

# شرط مجاورت و مشخص‌بودگی در زبان فارسی: تعامل میان نحو و معنی‌شناسی

ابراهیم رضاپور\*

استادیار زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه سمنان، سمنان، ایران

پذیرش: ۹۴/۲/۵

دریافت: ۹۳/۱۰/۹

## چکیده

شرط مجاورت به‌عنوان یکی از محدودیت‌های نحوی در اعطای حالت در برخی زبان‌ها مانند انگلیسی، هلندی، ترکی و هندی به‌شمار می‌رود و تاکنون مطالعات بسیاری درباره وجود و عدم وجود شرط مجاورت در زبان‌های گوناگون صورت گرفته است. پژوهشگرانی مانند چامسکی (1981) و استول (1981) قائل به نقش شرط مجاورت در دستور زایشی بوده‌اند و برخی پژوهشگران مانند جانسون (1991) نقش مجاورت را در دستور زایشی رد کرده‌اند. مخالفان حضور شرط مجاورت در دستور زایشی معتقداند که دو اصل فراقنی و شرط دوشاخه‌ای بودن باید جایگزین مجاورت شوند. در این پژوهش کوشش شده است تا کاربرد شرط مجاورت در زبان فارسی بررسی شود. تحلیل داده‌های پژوهش نشان می‌دهد که حالت‌بخشی هسته تصریف به فاعل و همچنین حالت‌بخشی فعل به مفعول مستقیم مشخص در زبان فارسی تابع محدودیت‌های مجاورت نیستند. درحقیقت در زبان فارسی جایگاه مفعول مستقیم مشخص در مشخص‌گر گروه فعلی هسته‌ای و هسته تصریف در انتهای جمله قرار گرفته‌اند که امکان مجاورت میان هسته تصریف و فاعل و همچنین مجاورت میان فعل و مفعول مستقیم مشخص در فارسی وجود ندارد؛ اما حالت‌بخشی حرف اضافه به گروه اسمی و فعل به مفعول مستقیم نامشخص تابع محدودیت‌های مجاورت‌اند. بنابراین میان شرط مجاورت و مشخص‌بودگی رابطه‌ای مستقیم وجود دارد.

**کلیدواژه‌ها:** زبان فارسی، شرط مجاورت، مشخص‌بودگی، حالت‌بخشی، مفعول مستقیم مشخص، مفعول مستقیم نامشخص.



## ۱. مقدمه

پژوهش‌های بسیاری در زمینه ماهیت شرط مجاورت<sup>۱</sup> در دستور زایشی صورت گرفته است. پژوهشگرانی مانند چامسکی<sup>۲</sup> (1981) و استوول<sup>۳</sup> (1981) قائل به نقش شرط مجاورت در دستور زایشی‌اند و برخی دیگر مانند جانسون<sup>۴</sup> (1991) نقش مجاورت را در دستور زایشی رد کرده‌اند. مخالفان حضور شرط مجاورت در دستور زایشی معتقداند که دو اصل فرافکنی و شرط دوشاخه‌ای بودن<sup>۵</sup> باید جایگزین مجاورت شوند. دبیرمقدم (۱۳۸۲: ۴۵۹) دربارهٔ زبان‌هایی همچون انگلیسی که توالی سازه‌ها در وضع بی‌نشان ثابت است، اشاره کرده که شرط حالت‌بخشی<sup>۶</sup> وجود مجاورت است؛ یعنی هیچ عنصری نباید میان گره حاکم و گره حالت‌پذیر قرارگیرد؛ اما پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که آیا در زبان فارسی که توالی سازه‌ها آزاد است و سازه‌ها به‌خاطر نشانگر نحوی (حروف اضافه) می‌توانند در جایگاه‌های مختلف ظاهر شوند، شرط مجاورت نقشی ایفا می‌کند؟ اگر پاسخ پرسش مثبت باشد، شرط مجاورت در زبان فارسی تابع چه محدودیت‌هایی است؟ در این پژوهش کوشش شده است با استفاده از داده‌ها و شواهد زبان فارسی اثبات شود که در زبان فارسی شرط مجاورت نقشی اساسی بازی می‌کند و شرط مذکور تابع محدودیت‌های معنایی، مانند مشخص‌بودگی<sup>۷</sup> است. روش پژوهش از نوع توصیفی-تحلیلی است و داده‌ها براساس دیدگاه زبان‌شناسان ایرانی در زمینه ساخت نحوی زبان فارسی تجزیه و تحلیل شده‌اند.

## ۲. پیشینه پژوهش

نخستین بحث‌ها در زمینه شرط مجاورت توسط ایموندز<sup>۸</sup> (1970) مطرح شده است. در رده‌شناسی، قواعد گشتاری وی یکی از سه ردهٔ موردقبول ردهٔ قواعد موضعی<sup>۹</sup> (کوچک) بوده است که با توصیف‌های ساختی همراه است. سپس استوول (1981) در زمینه شرط مجاورت نظر خود را این‌گونه عنوان کرده که ازیکسو شرط مجاورت، برخی ویژگی‌های ساخت گروهی را به‌دست داده است و ازسوی‌دیگر شرط مذکور به‌تنهایی برحسب رابطهٔ خواهری مفهومی پایدار است که از ویژگی‌های سلسله‌مراتبی نمودار درختی مستقیماً مشتق شده است. پژوهش‌ها در زمینه ساخت‌واژه و تعامل صرف-نحو نشان داده‌اند که مجاورت

در این حوزه نیز نقش ایفا کرده است (Riemsdijk, 1998: 642). فرض بر این است که ارتباط ذاتی میان قاعدهٔ افزودگی<sup>۱۱</sup> (بازتحلیل<sup>۱۲</sup>) و شرط مجاورت وجود دارد؛ درحالی‌که جانشینی تابع محدودیت مجاورت نیست. در شرط مجاورت، به مفهوم مجاورت نظام‌مند، توجه می‌شود و اعتقاد بر این است که در زبان‌های هسته‌پایانی<sup>۱۳</sup> هیچ جایگاه نظام‌مندی مانند جایگاه‌های متمم یا جایگاه مشخص‌گر نباید میان دو هسته قرارگیرد. مجاورت نظام‌مند این‌گونه تعریف می‌شود: آلفا و بتا در مجاورت یکدیگر به‌طور نظام‌مند قرارمی‌گیرند، اگر و تنها اگر گامی وجود نداشته باشد؛ به‌طوری که آلفا پیش از گاما و گاما پیش از بتا قرارگیرد و گاما به‌لحاظ آوایی بازنمایی شود یا گاما جایگاه ایکس بار اجباری باشد (Ibid: 666). استوول (1981: 110) ادعا می‌کند، مفعول‌های حاوی گروه‌های اسمی باید در مجاورت فعل یا حرف اضافهٔ حاکم باشند و ساخت‌های حرکت گروه اسمی کانونی خارج از شمول این قاعده‌اند. شرط مجاورت تنها بر مفعول‌هایی اعمال می‌شود که مستقیماً از فعل حاکم، حالت دریافت می‌کنند. به‌نظر می‌رسد که کاربرد واقعی شرط مجاورت از یک زبان به زبان دیگر تاحدی متنوع و متغیر است. شرط مجاورت در انگلیسی به‌طورجدی مطرح است؛ به‌طوری‌که حتی یک قید حالت در میان فعل و مفعول باعث نادرستی دستوری جمله می‌شود (Ibid:113)، مانند:

\* Paul opened quickly [the door]. \* Jenny read quietly [her book].

اما در زبان ایتالیایی جملات متناظر نمونه‌های فوق‌دستوری‌اند:

Mario legge spesso dei libri- Mario reads often books

در موارد دیگر، ایتالیایی شبیه انگلیسی با توجه به مجاورت فعل - مفعول عمل می‌کند.

قیود زمان و مکان هرگز نمی‌توانند میان فعل و مفعول قرارگیرند (Stowell,1981:114):

\*Mario ha letto ieri un libro – Mario has read yesterday a book

برای تبیین نقض شرط مجاورت در ایتالیایی فرض بر این است که قواعد معینی از نحو ایتالیایی بر فرافکنی انتزاعی هسته و موضوع‌های آن اعمال می‌شوند و قیود حالت در اعطای حالت غیرقابل‌مشاهده‌اند و اعطای حالت در این زبان بر بازنمایی انتزاعی سطح میانی اعمال می‌شود، جایی که تنها هسته و موضوع‌های هسته ظاهر می‌شوند. نوع متفاوتی از تناقض نسبت به شرط مجاورت در زبان هلندی وجود دارد و گونه‌های زیادی از سازه‌ها مانند گروه‌های حرف اضافه و گروه‌های صفتی گزاره‌ای میان فعل و مفعول قرارمی‌گیرند.



[Dat. John [Peter] ziek maakte]- That John Peter sick makes

در هلندی عدم مجاورت فعل و مفعول تنها ناشی از پدیده قلب نحوی نیست. ترتیب متمم‌ها در هلندی دقیقاً در تضاد با شرط مجاورت است. علت چنین تضادهایی ناشی از آن است که در هلندی هسته فعل هم در جایگاه آغازین گروه فعلی و هم در جایگاه پایانی گروه فعلی می‌تواند قرارگیرد و بدین سبب، نقض‌های تصنعی و ساختگی شرط مجاورت در اعطای حالت مشکل‌ساز نیستند (Stowell, 1981: 122).

فوکویی و تاکانو<sup>۱۳</sup> (1998: 65-66) تفاوت نقش شرط مجاورت در دو زبان انگلیسی و ژاپنی را از طریق نظام بازبینی و جذب ویژگی<sup>۱۴</sup> تبیین کرده‌اند و نمونه‌ای را از جملات متناظر در انگلیسی و ژاپنی که نشان‌دهنده تفاوت نقش مجاورت است، ارائه کرده‌اند:

1. \* Mary gave to John books
2. Mary-ga John-ni hon-o ageta.

ویژگی مفعولی در انگلیسی از طریق بازبینی محو می‌شود. برای محو ویژگی از طریق بازبینی، ویژگی مفعول باید توسط ویژگی‌های مرکب فعل هسته‌ای-پوسته‌ای<sup>۱۵</sup> جذب شود که این ویژگی‌های مرکب، محصول جذب ویژگی‌های فعل هسته‌ای توسط فعل پوسته‌ای‌اند. چامسکی (1995) ادعا می‌کند که هسته همیشه نزدیک‌ترین ویژگی‌ها را جذب می‌کند و نزدیک‌ترین ویژگی براساس تسلط سازه‌ای<sup>۱۶</sup> تعریف می‌شود. ویژگی‌های مرکب فعل هسته‌ای-پوسته‌ای در نمونه یک، نمی‌توانند ویژگی مفعولی را جذب کنند؛ زیرا موضوع درونی دیگری بر مفعول تسلط سازه‌ای دارد و این موضوع درونی به ویژگی‌های فعل هسته‌ای-پوسته‌ای نسبت به مفعول نزدیک‌تر است. بدین جهت ویژگی مفعولی نمی‌تواند بازبینی شود و اشتقاق در سطح صورت منطقی ساقط<sup>۱۷</sup> می‌شود. از سویی دیگر، زبان ژاپنی از نظام ادات<sup>۱۸</sup> به‌خاطر عدم ارتقای فعل بهره می‌جوید. ویژگی مفعولی براساس نظام ادات در مرحله بازنمون<sup>۱۹</sup> بازبینی و سپس محو می‌شود و بنابراین نیازی به حرکت نیست. همچنین جذب ویژگی در اینجا نقشی ایفا نمی‌کند و بنابراین گروه مفعول در ژاپنی تأثیرات مجاورت را نشان نمی‌دهد؛ بنابراین فوکویی و تاکانو (1998: 73) بر این باوراند که فقدان ارتقای فعل در ژاپنی تبیین‌کننده فقدان تأثیرات مجاورت است و وجود یا عدم وجود ارتقای فعل در دو زبان تبیین‌کننده تأثیر مجاورت به‌شمار می‌روند.

### ۳. چارچوب نظری پژوهش

استوول (1981) ادعا کرده که شرط مجاورت از ویژگی‌های جهان‌شمول دستور در زمینه اعطای حالت است و نکته حائز اهمیت این است که ترتیب سازه‌آزاد در زبان‌های غیرترتیبی<sup>۲۰</sup> برای این نظریه مشکل‌ساز نیست. مشاهده شده است که ترتیب واژه‌آزاد با نظام حالت صرفی قوی همبستگی دارد و این بحث از دیدگاه استوول (1981: 122) به لحاظ نقشی قابل تبیین است: اغلب اشاره شده است، زبان‌هایی که ابزاری برای بیان مفاهیمی مانند فاعل و مفعول از طریق حالت‌نمایی<sup>۲۱</sup> دارند، نیازی به بیان روابط بر حسب ترتیب واژه ندارند. بنابراین ترتیب واژه در این زبان‌ها آزاد است. جانسون (1991: 578) بر این باور است که جایگاه‌های پذیرنده حالت پیش از جایگاه‌های دیگر قرار می‌گیرند. از دیدگاه چامسکی (1981:94) و استوول (1981)، نخستین جایگاه میان متمم‌های فعلی در انگلیسی نزدیک‌ترین جایگاه به فعل اعطاکننده حالت است و حالت به جایگاه‌های مجاور اعطا می‌شود. شرط مجاورت در زمینه اعطای حالت همراه با صافی حالت<sup>۲۲</sup> تضمین می‌کند که گروه‌های اسمی پیش از متمم‌های دیگر در انگلیسی می‌آیند. اصل بر این است که شرط مجاورت به حالت‌های ساختاری محدود شود و در زبان‌های هم‌خانواده با آلمانی، تنها حالت‌های فاعلی و مفعولی ساختاری‌اند. جانسون با ارائه نمونه‌هایی از نقض شرط مجاورت در جمله‌هایی که قیود میان فاعل و تصریف قرار می‌گیرد، به این نتیجه رسیده که بهتر است شرط مجاورت به حالت مفعولی محدود شود تا از بی‌معنی بودن فرضیه مجاورت کاسته شود. جانسون (1991: 580) معتقد است که نادرستی جمله زیر به خاطر اصل فرافکنی است و نه شرط مجاورت؛ و اصل فرافکنی بر این نکته تأکید می‌کند که تنها متمم‌ها باید خواهر فعل باشند؛ بنابراین او اصل فرافکنی را جایگزین شرط مجاورت کرده است.

\*Mikey visited quietly his parents

چامسکی (1981) ادعا می‌کند که اعطای حالت ساختاری به گروه اسمی باید تابع شروط حاکمیت<sup>۲۳</sup> و مجاورت باشد. شرط حاکمیت بدین معناست که حالت ساختاری به گروه اسمی‌ای اعطا می‌شود که تحت حاکمیت فعل باشد و شرط مجاورت اینکه حالت ساختاری در صورتی به گروه اسمی اعطا می‌شود که بلافاصله پس از فعل بیاید (Vide, Vazquez, 1997: 209-210). در زبان‌های فاعل-مفعول-فعل، سازه‌های گروه حرف اضافه‌ای و غیره می‌توانند



میان فعل و متمم گروه اسمی قرارگیرند (Chomsky, 1981: 145). چامسکی (Ibid: 272) در زمینه نقش مجاورت دستور زایشی اشاره می‌کند که ممکن است شروط دیگر بر حاکمیت مناسب<sup>۲۴</sup> تحمیل شوند که نمونه‌ای از آن شرط مجاورت است. اگر حذف جمله‌واره اتفاق بیافتد، آن‌گاه اصل مقوله‌تهی<sup>۲۵</sup> نقض نخواهد شد؛ به شرط اینکه حاکمیت مناسب تابع شرط مجاورت نباشد. حاکمیت بی‌شک با روابط دستوری مرتبط است و در زبانی ترتیبی مانند انگلیسی برحسب تسلط سازه‌ای قابل‌توصیف است: اگر بتا بر آلفا تسلط سازه‌ای داشته باشد و هیچ مقوله اصلی دیگر میان آلفا و بتا ظاهر نشود – که درحقیقت اصل حاکمیت بر اساس شرط مجاورت و تسلط سازه‌ای ساخته شده – آن‌گاه آلفا تحت حاکمیت بتا است. کویزومی<sup>۲۶</sup> (1995: 17-19) شرط مجاورت را دارای برخی مشکلات نظری و تجربی دانسته است:

الف) فرض بر این است که اگر قیدی میان فعل و گروه اسمی قرارگیرد، در دستور انگلیسی و در دستور جهانی مجاز است؛ به‌جز اینکه این ساخت، شرط مجاورت را نقض کند. تضمینی وجود ندارد که این ساخت توسط اصول دیگر نیز رد نشود. او در این بحث دو اصل دیگر یعنی اصل فرافکنی و شرط دوشاخه‌ای کاینه<sup>۲۷</sup> (1984) را جایگزین شرط مجاورت کرده است. به‌عبارت‌دیگر ساخت یادشده، این دو اصل را نقض کرده است.

ب) شرط مجاورت به‌لحاظ مفهومی مشکل‌ساز است؛ زیرا بیشتر اصول نحوی برحسب مفاهیم سلسله‌مراتبی – مانند تسلط و تسلط سازه‌ای – و نه مفاهیم خطی، مانند مجاورت زنجیره توصیف می‌شوند و موارد کمی مانند پارامتر هسته در صورت آوایی کنترل می‌شوند. خطی‌بودن و مجاورت، به‌یقین نقش‌های مهمی در صورت آوایی بازی می‌کنند؛ اما به‌طور خاص ارتباطی با نحو ندارند.

ج) شرط مجاورت پیش‌بینی‌های اشتباهی در بسیاری از زبان‌ها به‌لحاظ تجربی به‌همراه دارد. در انگلیسی، براساس پیش‌بینی‌های شرط مجاورت، فاعل بند کوچک<sup>۲۸</sup> در مجاورت فعل بند اصلی قرار می‌گیرد؛ اما در زبان‌های هسته‌پایانی مانند آلمانی، فاعل بند درونه و فعل اصلی از طریق محمول درونه<sup>۲۹</sup> از یکدیگر فاصله می‌گیرند که با پیش‌بینی‌های شرط مجاورت در تضاد است.

پژوهشگران بسیاری مدعی شده‌اند که تأثیرات مجاورت حالت در انگلیسی ناشی از تعامل

اصول جهان‌شمول و موقعیت‌های خاص پارامتر در زبان‌هاست. پولاک<sup>۳۰</sup> (1989) براساس اندیشه‌های ایموندز (1976)، تحلیلی در زمینه تأثیرات مجاورت حالت ارائه کرده است که متکی به مجاورت خطی<sup>۳۱</sup> نیست (Koizumi, 1995: 19). پژوهش‌های استوول (1981) برای کاهش مؤلفه‌های قواعد مقوله‌ای<sup>۳۲</sup> انجام شده و او به‌دنبال جایگزینی مؤلفه‌های دیگر به جای این قواعد مقوله‌ای است و شرط مجاورت یکی از این مؤلفه‌هاست (Ibid: 17). بوورز<sup>۳۳</sup> (1993: 610) از رویکردی انتقاد کرده که مدعی است حالت مفعولی تنها از طریق فعل به گروه اسمی‌ای اعطا می‌شود که در مجاورت آن قرارگیرد. او دست‌کم دو بحث تجربی را علیه این رویکرد مطرح کرده است:

۱. مجاورت شرط کلی و عمومی برای اعطای حالت نیست و حتی در انگلیسی، قیود کاملاً آزادانه می‌توانند میان فاعل و هسته تصریف قرارگیرند که حالت فاعلی را به فاعل اعطا می‌کند.

John certainly will win the race.

۲. شرط مجاورت در بسیاری از زبان‌ها حتی در زبان‌های کاملاً مشابه به لحاظ رده‌شناسی مانند فرانسه اعمال نمی‌شود. بنابراین آنچه در زمینه شرط مجاورت باقی می‌ماند، شرط زبان به‌ویژه درباره اعطای حالت، تنها به مفعول مستقیم است که به لحاظ نظری، تبیینی برای آن وجود ندارد. نظریه بوورز در زمینه محدودیت کاربرد قیود میان فعل و مفعول مستقیم براساس مباحث و شروط ساختاری قابل‌تبیین است:

الف) فرض بر این است که قیود نمی‌توانند میان فعل و مفعول مستقیم قرارگیرند؛ زیرا قیود افزوده‌های فعل میانی‌اند و مفعول‌های مستقیم در مشخص‌گر گره فعل قرار می‌گیرند و فعل به اجبار به هسته اسناد<sup>۳۴</sup> ارتقا می‌یابد.

ب) فرضیات یادشده تضمین می‌کنند که تولید قیود مورد تأیید هسته، میان فعل و مفعول غیرممکن است. ویکینز<sup>۳۵</sup> (1980:709) یک اصل کلی در زمینه کارکرد گشتارهای نحوی ارائه کرده است؛ به عبارتی، مادامی که نظریه شامل مفهوم خاصی از شرط مجاورت باشد، تمام قواعد می‌توانند تنها بر سازه‌های مجاور تأثیرگذار باشند.



#### ۴. رفتار سازه‌های مفعولی و مشخص‌بودگی در زبان فارسی

فولی و همکاران<sup>۳۶</sup> (2005:1391) مدعی شده‌اند که مفعول‌های نامشخص در فارسی دقیقاً همانند محمول‌های مرکب از منظر قابلیت تفکیک‌پذیری عمل می‌کنند. نمونه‌ای از آن در فارسی عبارت است از: (تند) مشق (تند؟؟) نوشتم (Vide, Muller, 2010: 609). به عبارت دیگر، قید «تند» نمی‌تواند میان مفعول و فعل قرار گیرد. پانچه و<sup>۳۷</sup> (2008:31) اشاره کرده است که در زبان فارسی مفعول‌های مستقیم عریان<sup>۳۸</sup> پیش از فعل قرار می‌گیرند و وقتی که مفعول مستقیم مشخص باشد، به جایگاه بالاتر حرکت کرده و مجاورت را نقض می‌کند که نمونه‌ای از آن عبارت است از: الف) مینا به دندان‌هایش مسواک زد. ب) مینا این مسواک را به دندان‌هایش زد. کریمی (2005:104) آورده است که مفعول نامشخص در داخل گروه اسناد باقی می‌ماند؛ درحالی‌که مفعول مشخص از داخل این گروه حرکت می‌کند و در جایگاه مشخص‌گر گروه فعل پوسته‌ای قرار می‌گیرد و حرکت مفعول نامشخص همانند حرکت فاعل نامشخص است: حرکت آن با خوانش تقابلی همبستگی دارد. همو (2003: 105) مدعی شده است که مفعول مشخص در جایگاه بالاتر نسبت به مفعول نامشخص تولید می‌شود: مفعول مشخص در جایگاه مشخص‌گر گروه فعلی قرار می‌گیرد؛ درحالی‌که مفعول نامشخص خواهر فعل است. رفتار متفاوت مفعول مشخص و نامشخص در نمونه‌هایی از جملات زیر قابل‌تیین است:

۱. الف) رامین برای کیمیا پیراهن خرید. ب) رامین پیراهن را برای کیمیا خرید.

۲. الف) سپیده امروز تمییز کرد حیاط را. ب) \*سپیده امروز تمییز کرد حیاط.

۳. الف) کیمیا {غذا داد}؛ به بچه‌ها؛ تا ب) \*کیمیا {داد}؛ به بچه‌ها غذا؛ تا

در جمله‌های شماره ۱ «پیراهن» به عنوان مفعول نامشخص پیش از فعل و «پیراهن را» به به عنوان مفعول مشخص پیش از مفعول متممی قرار می‌گیرند. در جملات شماره ۲، مفعول مشخص می‌تواند به جایگاه پس از فعل حرکت کند، یعنی پسایند<sup>۳۹</sup> شود؛ ولی پسایندسازی مفعول نامشخص منجر به نادرستی جمله می‌شود. در جملات شماره ۳، فعل بدون مفعول مشخص به گره بالاتر حرکت می‌کند؛ درحالی‌که این حرکت فعل بدون مفعول نامشخص ناممکن است و مفعول نامشخص باید همراه با فعل حرکت کنند تا به عنوان بخشی از محمول تعبیر شود (Karimi, 2003: 113-114).



کریمی (Ibid: 104) در زمینه عدم تقارن معنایی میان مفعول مشخص و نامشخص به موارد زیر اشاره کرده است:

الف) مفعول‌های نامشخص برخلاف مفعول‌های مشخص بخشی از توصیف محمول‌اند.  
 ب) مفعول‌های نامشخص با قیودی سازگاراند که بر فرایند دلالت دارند؛ درحالی‌که مفعول‌های مشخص با قیودی سازگاراند که بر تحقق کنش دلالت دارند.  
 ج) مفعول‌های مشخص برخلاف مفعول‌های نامشخص هنگام قلب نحوی در تعامل گستره وارد می‌شوند.

همچنین در زمینه عدم تقارن نحوی میان مفعول‌های مشخص و نامشخص نیز مواردی بدین شرح آورده است:

الف) مفعول‌های مشخص برخلاف مفعول‌های نامشخص می‌توانند با مفعول‌های غیرمستقیم رابطه هم‌نمایی داشته باشند.  
 ب) مفعول‌های نامشخص باید پیش از فعل بیابند و در مجاورت فعل باشند؛ درحالی‌که مفعول‌های مشخص تابع محدودیت مجاورت نیستند.

ج) مفعول‌های مشخص و نامشخص نمی‌توانند در ساخت همپایه با یکدیگر ظاهر شوند. عدم تقارن صرفی میان مفعول‌های مشخص و نامشخص بدین‌صورت است که مفعول‌های نامشخص برخلاف مفعول‌های مشخص تحت تابعیت فرایند واژگان‌سازی با فعل می‌توانند ترکیب شوند. کریمی (2003:104-105) برای تبیین رابطه ویژه میان فعل و مفعول نامشخص از رویکرد صرف توزیعی مارانز<sup>۴۱</sup> (1997) بهره جسته است. در این رویکرد سه فهرست شامل نظام محاسباتی<sup>۴۱</sup> (نحو)، تعامل واج‌شناسی و نحو و تعامل معنی‌شناسی و نحو وجود دارد که تأکید ایشان بر فهرست سوم یعنی تعامل معنی و نحو است که دائرةالمعارف نامیده شده است و شامل عناصر مرکب دلالت‌کننده معانی ویژه است و حوزه دانش دائرةالمعارف گروه و نه واژه است. فرایندی که این حوزه را می‌سازد، ساخت واژه نحوی<sup>۴۲</sup> نامیده می‌شود. فعل میانی حوزه کارکرد ساخت واژه نحوی است که مفعول نامشخص و فعل مرکب براساس رابطه خواهری با یکدیگر ترکیب می‌شوند، ادغام معنایی و ساخت واژه نحوی میان آن دو اعمال می‌شود و یک ساخت معنایی و نحوی واحد را می‌سازند. ساخت واژه نحوی برای تبیین حقایق ترکیب، مرجع‌گزینی<sup>۴۳</sup> و محدودیت‌های مجاورت به‌کار گرفته



می‌شود. در زبان فارسی، مفعولِ مستقیمِ مشخص معمولاً با حرف پس‌اضافهٔ «را» همراه است. دبیرمقدم (۱۳۸۳:ب: ۱۲۴) در زمینهٔ نقش «را» در فارسی چنین استدلال می‌کند که در توصیف «را» در فارسی امروز اتکا به نقش دستوری آن به منزلهٔ نقش‌نمای صدرنشین مفعول‌ها یعنی مفعول صریح اجتناب‌ناپذیر است. ایشان مدعی است که مشخص‌گر گروه فعلی و مشخص‌گر گروه گذرایی می‌توانند به‌عنوان جایگاه این گروه‌های اسمی / گروه‌های حرف تعریف باشند. کامری<sup>۴۴</sup> (1989:132) اشاره می‌کند که «را» نشانهٔ حالت مفعولی است و با مفعول مستقیم معرفی می‌آید. درزی (2006:13) در زمینهٔ نقش نحوی «را» در بندهای کوچک زبان فارسی می‌گوید که گروه اسمی در آن، همراه با «را» فاعل بند کوچک و نه مفعول جمله اصلی است. راسخ‌مهند (۱۳۸۹: ۱۱-۱۲) در پژوهشی در زمینهٔ نقش «را» در فارسی به این نتیجه می‌رسد که نمی‌توان گفت «را» فقط به طبقهٔ خاصی از مفعول‌ها در فارسی اشاره می‌کند و «را» می‌تواند در طیف معرفی با همهٔ مفعول‌ها و در مواردی با غیرمفعول‌ها نیز ظاهر شود. کریمی (1990) در زمینهٔ پس‌اضافهٔ «را» در فارسی اشاره می‌کند که اگر گروه اسمی دارای ویژگی‌های {-فاعلی، +مشخص} و خارج از حوزهٔ حاکمیت هستهٔ واژگانی باشد، این پس‌اضافه، پس از گروه اسمی می‌آید. تعمیم کلی این است که «را» همیشه همراه مفعول مستقیم مشخص می‌آید و پیامد آن این است که مفعولِ مستقیمِ مشخص هرگز در جایگاه موضوع در رو ساخت قرار نمی‌گیرد (Vide, Mohammad & Karimi, 1992: 204).

## ۵. شرط مجاورت در زبان فارسی

شرط مجاورت معمولاً در بیشتر زبان‌های جهان، مانند انگلیسی، ترکی، هلندی، آلمانی، هندی، اردو و... نقش ایفا می‌کند. کارکرد اصلی شرط مجاورت در زمینهٔ اعطای حالت است که در نظریهٔ حالت<sup>۴۵</sup> مقوله‌های تصریف، فعل و حرف اضافه حالت‌بخش‌اند و منظور از شرط مجاورت این است که هیچ عنصری نباید میان گره حاکم و گره حالت‌پذیر قرارگیرد. براساس این نظریه، در اعطای حالت به سازهٔ حالت‌پذیر افزون‌بر اصل حاکمیت، شرط مجاورت نیز باید رعایت شود. بنابراین محور اصلی بحث کارکرد مجاورت به سه رابطهٔ نحوی هستهٔ تصریف و فاعل، حرف اضافه و گروه اسمی، و مفعول و فعل ختم می‌شود که در ادامهٔ بحث

به این سه رابطه نحوی و مجاورت پرداخته می‌شود:

الف) محدودیت‌های شرط مجاورت حاکم بر رابطه نحوی میان هسته تصریف و فاعل در زبان فارسی: در زبان فارسی سازه تصریف<sup>۶</sup> شامل گروه‌های نقشی مطابقه، زمان، وجه و نمود است. گرینبرگ (1963) مدعی شده است که در زبان‌های فعل‌انتهای، سازه تصریف همواره پس از فعل اصلی ظاهر می‌شود. اغلب زبان‌شناسان ایرانی درباره جایگاه تصریف نیز معتقداند که هسته تصریف در جایگاه پایانی جمله در زبان فارسی قرار دارد. محمد و کریمی (200: 1992) در ترسیم نمودار درختی جمله فارسی، هسته تصریف را در سمت راست هسته فعلی قرار داده‌اند. کرباسچی و درزی (۱۳۸۸: ۱۱۹) جایگاه هسته تصریف را در پایان جمله در نظر گرفته‌اند و درحقیقت گروه تصریف فارسی هسته‌انتهاست. ترتیب چینش گروه‌های نقشی در مقوله تصریف بدین‌شکل است که هسته مطابقت فاعلی در حقیقت هسته گروه تصریف؛ و گروه زمان متمم آن، گروه وجه متمم هسته زمان و گروه نمود متمم هسته وجه است (همان: ۱۲۳). با توجه به جایگاه تصریف در زبان فارسی و قرارگرفتن آن پس از فعل، به نظر می‌رسد که هسته تصریف و فاعل به ترتیب درست در پایان و آغاز نمودار درختی قرار می‌گیرند و سازه‌های متفاوتی میان گره حاکم یعنی هسته تصریف و گره حالت‌پذیر یعنی فاعل جای می‌گیرند. بنابراین این رابطه میان حاکم و گره حالت‌پذیر تابع محدودیت‌های شرط مجاورت نیست. به عبارت دیگر، شرط مجاورت در این حالت‌بخشی هیچ نقشی را ایفا نمی‌کند. واحدی لنگرودی (1992:42) درحقیقت ادعای یادشده را تأیید کرده است که در فارسی، تصریف در مجاورت جایگاه فاعل نیست و در حقیقت آن‌ها دو قطب انتهایی مخالف‌اند. او اشاره کرده است که شرط مجاورت در اعطای حالت ضرورتاً در فارسی عمل نمی‌کند و نمونه بارز آن در اعطای حالت فاعلی است که تابع محدودیت شرط مجاورت نیست.

ب) محدودیت‌های مجاورت حاکم بر حالت‌بخشی حرف اضافه در زبان فارسی: حروف اضافه در زبان فارسی همانند زبان انگلیسی با گره حالت‌پذیر یعنی گروه اسمی رابطه خواهری دارند و بنابراین هیچ عنصر نحوی براساس محدودیت شرط مجاورت نمی‌تواند، میان این دو گره قرار گیرد؛ برای نمونه جمله «علی به دیروز مدرسه رفته است» به‌خاطر نقض محدودیت مجاورت نادرست است.

ج) محدودیت‌های مجاورت حاکم بر حالت‌بخشی فعل به مفعول در زبان فارسی: واحدی



لنگرودی (1992:17) در زمینه جایگاه مفعول مستقیم نامشخص اشاره کرده است که این مفعول باید در مجاورت فعل باشد و حرکت آن در سطح جمله باعث نشان‌داری، خوانش تقابلی و بعضی اوقات خوانش غیردستوری می‌شود. او معتقد است که مفعول مستقیم مشخص در مرحله اشتقاق در مجاورت فعل تولید می‌شود و به جایگاه بالاتر در فرافکنی حرکت می‌کند. جایگاه جدید مفعول مستقیم مشخص تحت حاکمیت هسته فعل است؛ اما حالت به رد مفعول مشخص در مجاورت فعل اعطا می‌شود و گروه اسمی حالت را از طریق زنجیره رد- مفعول مستقیم دریافت می‌کند (Vahedi Langrudi, 1992: 24). کریمی (2004: 104) مدعی شده است که مفعول‌های نامشخص باید پیش از فعل بیایند و در مجاورت فعل باشند؛ درحالی‌که مفعول‌های مشخص تابع محدودیت مجاورت نیستند. محمد و کریمی (1992: 205) دو جایگاه برای مفعول در فارسی در نظر گرفته‌اند که یک جایگاه برای گروه‌های اسمی نامشخص به‌عنوان خواهر فعل و جایگاه دیگر برای گروه‌های اسمی مشخص در جایگاه مشخص‌گر گروه فعلی است. گروه اسمی مشخص در گره بالاتر گروه فعلی قرار می‌گیرد و بر مفعول غیرمستقیم تسلط سازه‌ای دارد. مفعول غیرمستقیم تنها می‌تواند در گستره مفعول مستقیم مشخص باشد و عکس آن درست نیست. همچنین دبیرمقدم (۱۳۸۳: ب: ۱۲۴) مدعی است که مشخص‌گر گروه فعلی و مشخص‌گر گروه گذرای می‌تواند جایگاه این گروه‌های اسمی/ گروه‌های حرف تعریف باشد. بنابراین با توجه به نظر زبان‌شناسان ایرانی در زمینه جایگاه مفعول مستقیم مشخص و نامشخص در فارسی، می‌توان نتیجه گرفت که میان مفعول مشخص و هسته فعل با توجه به جایگاه آن در مشخص‌گر گروه فعلی هسته‌ای نمی‌تواند شرط مجاورت حاکم باشد؛ زیرا این دو عنصر زبانی رابطه خواهری با یکدیگر ندارند، درحالی‌که میان مفعول نامشخص و هسته فعل رابطه خواهری وجود دارد. بنابراین اعطای حالت توسط فعل به مفعول نامشخص تابع شرط مجاورت است و هیچ سازه نحوی دیگری نمی‌تواند میان هسته فعل و مفعول نامشخص قرار گیرد. در زبان فارسی موارد زیادی از عدم مجاورت مفعول مستقیم مشخص و فعل وجود دارد که نمونه‌هایی از آن عبارت‌اند از:

۴. الف) مبینا عروسک را از فروشگاه دیروز خرید.

ب) مبینا تحقیق را با کمک دوستش دیروز در کتابخانه انجام داد.

راسخ‌مهند (۱۳۹۱: ۱۳) نمونه‌ای از جملات را در مقاله «ارتباط قلب نحوی و تأکید در زبان

فارسی» آورده است که با بحث حاضر ارتباط دارد:

۵. علی کی کتاب داستان می‌خوند؟

الف) علی دیروز کتاب داستان می‌خوند. ب)؟ علی کتاب داستان دیروز می‌خوند.

با توجه به اینکه تأکید اطلاعی جمله «دیروز» است؛ این عنصر درونی‌ترین سازه جمله نیست و در کنار فعل واقع نشده است. در واقع درونی‌ترین سازه «کتاب داستان» است – که نمی‌تواند تأکید اطلاعی باشد – سپس او چنین استدلال کرده است که میان قلب نحوی و ویژگی مشخص‌بودگی که یک ویژگی معنایی است، رابطه وجود دارد؛ یعنی قلب نحوی، اسامی مشخص را راحت‌تر از اسامی نامشخص می‌تواند جابه‌جا کند؛ اما به نظر نگارنده علت اصلی نادرستی جمله «ب» را باید براساس شرط مجاورت جست‌وجو کرد و درحقیقت میان «کتاب داستان» به‌عنوان مفعول مستقیم نامشخص و هسته فعل نمی‌تواند سازه دیگری قرارگیرد؛ زیرا رابطه میان این دو سازه تابع شرط مجاورت است. البته نکته حائز اهمیت این است که «کتاب داستان» در جملات بالا گروه اسمی نکره است و جزء اسمی فعل «خواندن» نیست. به‌عبارت‌دیگر «کتاب داستان خواندن» فعل مرکب انضمامی نیست؛ زیرا جزء اسمی افعال مرکب انضمامی اسم جنس و غیرارجاعی است و عنصر اسمی افعال مرکب همیشه اسم است و نه گروه اسمی (دبیرمقدم، ۱۳۸۸: ۱۹۱)؛ درحالی‌که در جملات بالا «کتاب داستان» گروه اسمی است و نه اسم. ازسویی دیگر «کتاب داستان» نکره و ارجاعی است و هرگز نمی‌توان آن را به‌عنوان اسم جنس در نظر گرفت. بنابراین رابطه میان مفعول مستقیم نامشخص و فعل تابع شرط حاکمیت خواهد بود و اما در جملات دارای فعل مرکب انضمامی، جزء اسمی در ترکیب اسم + فعل که در مجموع یک مقوله از افعال مرکب را تشکیل می‌دهند، وقتی تحت تأثیر عملکرد فرایند مبتداساز واقع می‌شوند، به‌صورت مبتدای اولیه تجلی می‌کنند که نمونه‌هایی از آن در اینجا می‌آیند (دبیرمقدم، ۱۳۸۸: ۱۳۱):

۶. الف) گوشت بهتره بگی نخوره. ب) بهتره بگی گوشت نخوره.

۷. الف) گوشت دوست نداره بخوره. ب) (اون) دوست نداره گوشت بخوره.

بنابراین جملات ۶. الف و ۷. الف از میان ساخت‌های ۶. ب و ۷. ب مشتق شده‌اند که در آن‌ها «گوشت خوردن» فعل مرکب است. با توجه به نمونه‌های یادشده می‌توان نتیجه گرفت که جزء اسمی افعال مرکب انضمامی می‌تواند به جایگاه مبتدای اولیه حرکت کند و تابع شرط

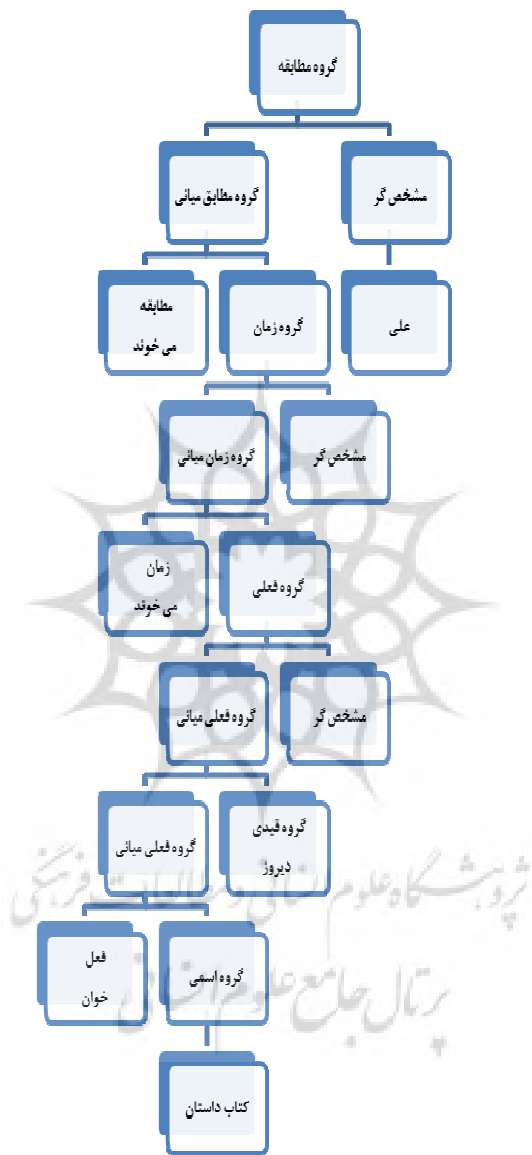


مجاورت نیست.

به‌منظور روشن شدن بحث، نمودار درختی جملات ۵. الف و ب به شرح زیر است:

در نمودار شماره ۱، گروه اسمی «کتاب داستان» با گره فعل رابطه‌خواهری و مجاورت دارد. بنابراین فعل می‌تواند حالت مفعولی را به گروه اسمی اعطا کند؛ اما در نمودار شماره ۲، فعل با گروه اسمی رابطه‌خواهری و مجاورت ندارد و میان گره فعل و گروه اسمی، گره قیدی قرار گرفته است. بنابراین فعل جمله نمی‌تواند به گروه اسمی حالت مفعولی بدهد و در نتیجه جمله به‌دست‌آمده نمی‌تواند از صافی حالت عبور کند. در نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی صافی حالت بدین‌شکل تعریف می‌شود که هیچ گروه اسمی دارای محتوای آوایی، نباید بی‌حالت باشد. صافی حالت از صافی‌هایی است که در بخش صورت آوایی قرار دارد. این صافی پیش‌بینی می‌کند که اگر در جمله‌ای یک گروه اسمی بی‌حالت باشد، از صافی حالت تخطی کرده است و در نتیجه آن جمله غیردستوری خواهد بود (دبیرمقدم، ۱۳۸۳: ۴۵۴). بنابراین جمله ۵. ب از نظر صافی حالت، غیردستوری است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



نمودار ۱ نمودار درختی جمله ۵. الف



نمودار ۲ نمودار درختی جملهٔ ۵. ب

## ۶. نتیجه‌گیری

داده‌های پژوهش نشان می‌دهد که شرط مجاورت برخلاف دیدگاه دبیرمقدم (۱۳۸۳) و جانسون (۱۹۹۱) در زبان فارسی همانند زبان انگلیسی نقش اساسی ایفا می‌کند. همان‌طوری‌که در زبان انگلیسی – به‌عنوان زبانی با ترتیب واژهٔ ثابت – شرط مجاورت تنها در حالت‌بخشی حرف



اضافه و فعل به گروه‌های اسمی نقش اساسی بازی می‌کند، در زبان فارسی – به‌عنوان زبانی با ترتیب واژه‌آزاد – نیز همین‌طور عمل می‌کند و تنها تفاوت در این است که در زبان فارسی شرط مجاورت دربارهٔ مفعول مستقیم نامشخص اعمال می‌شود، درحالی‌که در زبان انگلیسی هم بر مفعول مستقیم چه مشخص و یا نامشخص و هم بر مفعول غیرمستقیم حرکت داده‌شده اعمال می‌شود که نمونه‌ای از آن در اثر دبیرمقدم (۱۳۸۳: ۴۵۹) آمده است:

\* John gave yesterday Bill a book

بنابراین براساس دیدگاه استوول (1981) مفعول‌های حاوی گروه‌های اسمی باید در مجاورت فعل یا حرف اضافه حاکم باشند و شرط مجاورت تنها بر مفعول‌هایی اعمال می‌شود که مستقیماً از فعل حاکم، حالت دریافت می‌کنند. نکتهٔ مهم دیگر اینکه دیدگاه فوکویی و تاکانو (1998) مبنی بر حرکت فعل به‌عنوان حضور شرط حاکمیت دربارهٔ زبان فارسی نیز باید صادق باشد؛ زیرا زبان‌شناسانی مانند درزی و انوشه (۱۳۸۹: ۵۲) معتقداند که هستهٔ گروه فعلی در زبان فارسی در مرحله‌ای از اشتقاق نحوی از درون گروه فعلی کوچک خارج می‌شود و به هستهٔ گروه زمان (یا هستهٔ گروه نمود کامل) می‌پیوندد. بنابراین شرط حالت‌بخشی دربارهٔ مفعول مستقیم نامشخص مجاورت است و در زبان فارسی میان شرط مجاورت و مفعول مستقیم نامشخص رابطهٔ مستقیم وجود دارد.

## ۷. پی‌نوشت‌ها

1. adjacency condition
2. Chomsky
3. Stowell
4. Johnson
5. projection principle and binary branching condition
6. case assignment
7. specificity
8. Emonds
9. local rules type
10. adjunction rule
11. reanalysis
12. head-final languages
13. Fukui & Takano
14. checking system and feature attraction
15. inner VP core- outer VP shell



16. constituent command
17. crash
18. particle system
19. spell out
20. nonconfigurational languages
21. case marking
22. case filter
23. government condition
24. proper government
25. empty category principle
26. Koizumi
27. Kayne
28. small clause
29. embedding predicate
30. Pollock
31. linear adjacency
32. categorial rules
33. Bowers
34. predication head
35. Wilkins
36. Folli & et al.
37. Pantcheva
38. bare direct object
39. postpose
40. Marantz's distributional morphology
41. computational system
42. syntactic word formation
43. binding
44. Comrie
45. case theory
46. inflection

## ۸. منابع

- دبیرمقدم، محمد (۱۳۸۳). *زبان‌شناسی نظری: پیدایش و تکوین دستور زایشی*. تهران: سمت.
- ----- (۱۳۸۳ب). «زبان فارسی و نظریه‌های زبانی: در جستجوی چارچوبی برای تدوین دستور جامع زبان فارسی». *ویژه‌نامه فرهنگستان*. ش ۴. صص ۹۳-۱۲۹.
- ----- (۱۳۸۸). *پژوهش‌های زبان‌شناختی فارسی*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- درزی، علی و مزدک انوشه (۱۳۸۹). «حرکت فعل اصلی در فارسی (رویکردی کمینه‌گرا)».

- *دوفصلنامه علمی - پژوهشی زبان‌پژوهی دانشگاه الزهراء(س)*. س ۲. ش ۳. صص ۲۱-۵۵.
- راسخ‌مهند، محمد (۱۳۸۹). «مفعول نمایی افتراقی: نگاهی دیگر به «را»»، *مجله زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان دانشگاه فردوسی مشهد*. ش ۲. صص ۱-۱۳.
- ----- (۱۳۹۱). «ارتباط قلب نحوی و تاکید در زبان فارسی». قابل‌دسترسی در آدرس: [http://profs.basu.ac.ir/rasekhmahand/upload\\_file/art.426.pdf](http://profs.basu.ac.ir/rasekhmahand/upload_file/art.426.pdf).
- کرباسچی، رزا و علی درزی (۱۳۸۸). «جایگاه هسته گروه تصریف زبان فارسی». *دوفصلنامه علمی - پژوهشی زبان‌پژوهی دانشگاه الزهراء(س)*. س ۱. ش ۱. صص ۹۹-۱۴۱.

#### References:

- Bowers, J. (1993). "The syntax of predication". *Linguistic Inquiry*. Vol. 24. No. 4. pp. 591-656.
- Chomsky, N. (1981). *Lectures on government and binding: The Pisa Lectures*. Dordrecht: Foris.
- ----- (1995). *The Minimalist Program*. Cambridge: Mass MIT Press.
- Comrie, B. (1989). *Language universals and Linguistic Typology*. Chicago: University of Chicago Press.
- Dabir-Moghaddam, M. (2004a). *Theoretical Linguistics: Emergence and Development of Generative Grammar*. Tehran: SAMT [In Persian].
- ----- (2004b). "Persian language and linguistic theories: Investigating the framework for writing Persian language grammar". *Journal of Farhangestan*. No. 4. pp. 93-129 [In Persian].
- ----- (2009). *Studies in Persian Linguistics*. Tehran: Iran University Press [In Persian].
- Darzi, A. (2006). "Small clauses in Persian". *Journal of Humanities*. Vol. 13(1). pp. 13-30. [In Persian].
- ----- & Anooshe, M. (2010). "Main verb movement in Persian language Minimalist approach". *Journal of Alzahra's University*. 2. No. 3. pp. 21-55 [In Persian].



- Emonds, J. (1970). *Root and Structure-Preserving Transformations*. Ph.D. Dissertation. MIT. Cambridge. Massachusetts.
- Emonds, J. (1976). *A Transformational Approach to English Syntax*. New York: Academic Press.
- Folli, R.; H. Harley & S. Karimi (2005). “Determinants of event type in Persian complex predicates”. *Lingua* 115 (10). pp. 1365–1401.
- Fukui, N. & Y. Takano (1998). “Symmetry in syntax: Merge and demerge”. *Journal of East Asian Linguistics* 7. pp. 27–86.
- Greenberg, J. H. (1963). “Some universals of grammar with particular reference to the order of meaningful elements”. In Joseph Greenberg (Ed.). *Universals of Language*. (pp. 73–113). Cambridge: MA MIT Press.
- Johnson, K. (1991). “Object positions”. *Natural Language and Linguistic Theory*. Vol. 9. No. 4. pp. 577-636.
- Karbaschi, R. & A. Darzi (2009). “The position of inflection phrase head in Persian language”. *Journal of Alzahra(s) University*. 1. No. 1. pp. 99-141 [In Persian].
- Karimi, S. (1990). “Obliqueness, specificity, and discourse functions”. *Linguistic Analysis*. 20. pp. 91-139.
- Karimi, S. (2003). “On object positions, specificity, and scrambling in Persian” In S. Karimi (Ed.). *Word Order and Scrambling*. (pp. 91-124). Oxford/Berlin: Blackwell Publishers.
- Karimi, S. (2005). *A Minimalist Approach to Scrambling: Evidence from Persian*. The Hague: Mouton.
- Kayne, R. (1984). *Connectedness and Binary Branching*. Dordrecht: Foris.
- Koizumi, M. (1995). *Phrase structure in minimalist syntax*. MIT dissertation. Cambridge: MA MITWPL.
- Marantz, A. (1997). “No escape from syntax: Don’t try morphological analysis in the privacy of your own lexicon”. In A. Dimitriadis, L. Siegel, C. Surek-Clark & A. Williams (Eds.). *Proceedings of the 21<sup>st</sup> annual Penn Linguistics Colloquium*.

*University of Pennsylvania Working Papers in Linguistics*. Vol. 4 (2). (pp. 201–225). Philadelphia, PA: Penn Linguistics Club.

- Mohammad, J. & S. Karimi (1992). “Light verbs are taking over complex verbs in Persian”. *Proceeding of WECOL*. pp. 195-212.
- Muller, S. (2010). “Persian complex predicates and the limits of inheritance-based analyses”. *Journal of Linguistics*. No. 46. pp. 601–655.
- Pantcheva, M. (2008). “Noun preverbs in Persian complex predicates”. Tromsø Working (Ed.). *Papers on Language & Linguistics*. pp. 19-45.
- Pollock, Jean-Yves (1989). “Verb Movement, UG and the Structure of IP”. *Linguistic Inquiry* 20. pp. 365-424.
- Rasekhmahand, M. (2010). “Differential object marking: Another glance at Ra”, *Journal of Linguistics and Khorasan Dialects*. Ferdowsi University of Mashhad. No. 2. pp. 1-13 [In Persian].
- ----- (2012). “The relation of scrambling and focus in Persian language”. Retrieved September 5, 2014 from Wolrd Wide Web: [http://profs.basu.ac.ir/rasekhmahand/upload\\_file/art.426.pdf](http://profs.basu.ac.ir/rasekhmahand/upload_file/art.426.pdf). [In Persian].
- Stowell, T. (1981). *Origins of Phrase Structures*. Ph.D. Dissertation. Massachusetts Institute of Technology. Cambridge.
- Vahedi Langrudi, M. M. (1992). *Clausal and Verbal Structures in Farsi*. M.A. Dissertation. University of Ottawa.
- Riemsdijk, H. V. (1998). “Head movement and adjacency”. *Natural Language & Linguistic Theory*. Vol. 16. No. 3. pp. 633-678.
- Vazquez, E. (1997). “Case assignment in double object constructions”. *Revista Alicantina de Estudios Ingleses*. Vol. 10. pp. 209-220.
- Wilkins, W. (1980). “Adjacency and variables in syntactic transformations”. *Linguistic Inquiry*. Vol. 11. No. 4. pp. 709-758.